

انسان‌شناسی ارتباطی ادبیات

ابراهیم فیاض*

چکیده

ادبیات جزئی از دانش فرهنگی و دارای کارکرد ارتباطی است، پس می‌تواند شامل نقد فرهنگ ارتباطی شود و شناخت ره‌یافت انسان‌شناسی ارتباطی در نقد ادبی یکی از اهداف انسان‌شناسی از دو دهه قبل تا کنون را تشکیل می‌دهد که ره‌یافته‌های مطرح از دهه ۱۹۶۰ تا حال شامل آن می‌شود. از این جمله می‌توان به تاریخ ذهنیت، تاریخ فرهنگی و شبکه مفهومی و تمدن‌شناسی و... اشاره کرد. اما مهم‌ترین ره‌یافت در این زمینه آن بوده است که انسان‌شناسی ادبیات، با انسان‌شناسی تاریخی پیوند خورده است. علت این موضوع نیز روشن است، فرهنگ از جمله پدیده‌های انسانی است که ریشه در تاریخ دارد و ادبیات به عنوان یکی از دانش‌های مهم تاریخی است که بخش‌دارای اهمیتی از هویت فرهنگی یک ملت یا قومیت را تشکیل می‌دهد. به همین دلیل انسان‌شناسی ادبیات برای شناخت فرهنگ، به شناخت فرایندهای درون فرهنگی^۱ و بین فرهنگی^۲ و میان فرهنگی^۳، بر اساس ادبیات یک قوم یا ملت می‌پردازد و از این طریق به شناخت چگونگی شکل فرهنگی و فرایند تولید و مبادله معنا در یک فرهنگ پی می‌برد. لذا می‌توان گفت که فرهنگ، ارتباطات و ادبیات سه ضلع مثلثی را می‌سازند که عملاً هویت فرهنگی یک قوم یا ملت را می‌سازد. تشریح و توضیح این ره‌یافته‌ها برای مطالعات انسان‌شناسی ادبیات هدف اصلی این مقاله بوده است.

واژگان کلیدی: ادبیات، انسان‌شناسی ادبیات، فرهنگ و ارتباطات، متن، میان ذهنیت، میان متنت، میان فرهنگی.

* استادیار دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران

1 - intra culture
2 - cross culture
3 - inter culture

مقدمه

ادبیات جزئی از فرهنگ است که در یک فرآیند ارتباطی وارد جامعه می‌شود و به تفسیر تحولات فرهنگی می‌پردازد. ادبیات هر کشور و هر ملت و هر قوم بازنمودهای بسیاری در فرهنگ آن کشور ایجاد می‌کند. به عبارت دیگر فرآیند ثبات و پویایی یک فرهنگ را می‌توان در ادبیات آن کشور دید. بررسی ادبیات نیز به ما نوع پویایی فرهنگی را بازخواهد نمود، هر چند ادبیات یک قسمت خاص دیگر از فرهنگ تشکیل می‌دهد. هنر و علم و فلسفه و دین و فرهنگ عامه، عناصر دیگر فرهنگ را تشکیل می‌دهند و این عناصر با ادبیات در تعامل ویژه‌ای قرار دارند. ولی ادبیات جایگاه خاص خود را دارد که بررسی دقیق این جایگاه در کتاب‌های بسیار درباره رابطه ادبیات و فرهنگ آمده است. این کتاب‌ها به طور غالب در قالب نقدهای ادبی و ارتباط علوم انسانی با نقد ادبی، مطرح شده‌اند، به همین دلیل پهنه نقد ادبی بسیار گسترش یافته است. بررسی و سنجش ارتباطی - فرهنگی ادبیات و آثار ادبی بسیار مهم است. این نوع نقد هنوز جایگاه خودش را پیدا نکرده است. به عبارت دیگر اگر کتب نقد ادبی و نظریه‌های مربوط به آن، بررسی شود نمی‌توان لزوماً در آنها با رهیافتی در نقد ادبی به مثابه رهیافتی فرهنگی - ارتباطی روبرو شد. البته این نکته قابل یادآوری است که رویکردهای فرهنگ و ارتباطی در برخی از نقدها دیده می‌شوند ولی عموماً به این عنوان مشخص نشده‌اند و در قالب نقدهای دیگر مصطلح ادبی، مطرح می‌شوند. با این وصف امروزه که ارتباطات و کنش‌های ارتباطی و تفاهمی در علوم انسانی مطرح شده است و به صورت دانش مسلط در علوم انسانی درآمده است، نقد ادبی نیز باید جایگاه خود را به دست آورد و به صورت یک رهیافت مسلط و جدید می‌تواند ابعاد بسیار جدید و مهم ادبیات در جوامع و آثار ادبی را روشن سازد. ابعادی که می‌تواند رابطه فرهنگ و ارتباطات و جامعه و ادبیات را در اشکال جدیدتر مطرح کند و نقش ادبیات را در پویایی فرهنگی یک جامعه روشن و تبیین نماید. آنچه در این رهیافت مهم است این که این رهیافت چون در آخرین رهیافت‌های علوم انسانی واقع می‌شود پس ناظر و جامع رهیافت‌های دیگر است یعنی این که از رهیافت‌های دیگر استفاده می‌کند تا یک رهیافت جامع ارائه دهد و به یک صورت می‌تواند نمایش‌دهنده رهیافت‌های دیگر در یک طرح جامع و کلی‌تر باشد.

این رهیافت در مقوله‌ای به نام انسان‌شناسی ارتباطی جای می‌گیرد که رابطه فرهنگ و ارتباطات را بررسی می‌کند و فرهنگ را زیربنای ارتباطات می‌داند و سپس به ارتباطات در قالب پویایی و تحرک فرهنگی نگاه می‌کند و ادبیات را در قالب یک مقوله فرهنگی - ارتباطی می‌بیند و در همین قالب آن را بررسی و نقد می‌کند. به همین دلیل انسان‌شناسی به عنوان یک رهیافت در نقد ادبی و ادبیات مطرح می‌شود. رهیافتی که پیش از این، عمدتاً در حوزه

جامعه‌شناسی قرار داشت و با عنوان ره‌یافت جامعه‌شناختی نقد ادبی و ادبیات، به مثابه یک ره‌یافت جدی مطرح بود. به عبارت دیگر ره‌یافت اجتماعی نقد ادبی و ادبیات، به صورت انحصارگرایانه در اختیار جامعه‌شناسی بود و دیگر علوم اجتماعی، دخالت چندانی در این ره‌یافت نداشتند مگر در اشکال حاشیه‌ای.

نقد انسان‌شناسی ارتباطی بر ادبیات بر این نکته استوار است که نقش ادبیات در فرهنگ و پویایی ادبیات بر پویایی فرهنگ مورد سنجش و نقد واقع می‌شود. و چون فرهنگ در نقطه مرکزی نقد واقع می‌شده و ریشه در تاریخ دارد، می‌توان با ره‌یافت انسان‌شناسی ارتباطی به نقد ادبیات تاریخی به صورت هم‌زمانی و در زمانی پرداخت. پس می‌توان به نقد ادبی و ادبیات به صورت مقطعی از تاریخ یا فرآیندی، توسط انسان‌شناسی ارتباطی نیز پرداخت.

روش‌شناسی

در این نوشتار به «تحلیل مفهوم» پرداخته می‌شود و سعی در یافتن شاخص‌های نظری و عملی مفهوم خواهد شد (دقت در شاخص‌یابی مفاهیم مطرح شده قدم اول این تحقیق است) سپس به رابطه مفاهیم با یکدیگر پرداخته می‌شود تا شبکه مفاهیم این نقد ادبی مورد نظر به دست آید.

چارچوب نظری

چارچوب نظری نقد، از نظریه نقد مبتنی بر پدیدارشناسی ارتباطی، استنتاج می‌شود. شناخت این چارچوب راه بر چگونگی بررسی و فرآیند ارتباطی ادبیات را بر ما خواهد گشود. آنچه در پدیدارشناسی به عنوان مکتب نقد ادبی ذکر شده شامل موارد زیر است:

۱. به دنبال نگرش طبیعی است.
۲. هر آنچه به آن آگاهی پیدا می‌کنیم آن را قصد کرده‌ایم و یقینی است چون شهودی است.
۳. پس آگاهی ما فعالانه است نه منفعلانه.
۴. بازگشت به خود چیزها، مورد نظر است. یعنی ماهیت مثالی چیزها.
۵. نقد پدیدارشناسی به منظور درک ساخته‌های استعلایی و نفوذ به درون آگاهی نویسنده سعی می‌کنند به عینیت و بی‌طرفی کامل دست یابند. باید خود را از چنگ جانب‌داری‌های خویش رها سازد و با نوعی هم‌دلی خود را در دنیای اثر غرق کند و با کمال و دقت و نهایت بی‌توجهی هر آنچه را می‌بیند، بازسازی کند.

۶. گفتگو با متن ادبی یا تعامل با آن نقطه مرکزی دیگر نقد پدیدارشناسی است و اگر متن متعلق به گذشته باشد گفتگو گذشته و حال صورت می‌گیرد.
 ۷. معرفت نظری همواره از متن علائق اجتماعی عملی سرچشمه می‌گیرد.
 ۸. زبان به مفهومی واقعی پیش از آن که به من تعلق داشته باشد به جامعه من تعلق دارد. معنای زبان یک مسأله اجتماعی است.
 ۹. تازه‌ترین تفسیر پدیدارشناسی، زیبایی‌شناسی دریافت یا نظریه دریافت نامیده می‌شود. نظریه دریافت به بررسی نقش خواننده در ادبیات می‌پردازد.
 ۱۰. متون ادبی در قفسه‌های کتاب وجود ندارند بلکه کل فرآیندهای قرائت تنها در تجربه خواننده مادیت می‌یابند برای وقوع ادبیات، وجود خواننده به اندازه وجود مؤلف حیاتی است.
 ۱۱. خواندن یک کنش است و تابع معنای خواننده.
 ۱۲. اثر ادبی در افق تاریخی خود و دریافت آن معانی فرهنگی که در آن پدید آمده است، قرار داده می‌شود و سپس به تفسیر مناسبات میان اثر و افق‌های دگرگون‌شده خوانندگان تاریخی آن پردازد. (دریافت تاریخی) (اپگلتون، ۱۳۶۸: ۱۲۴-۷۶).
- آنچه پدیدار شده این است که در پدیدارشناسی، اصالت با ماهیت شیء و یا خود شیء است که در بعد نقد ادبی و بر خواننده تأکید می‌شود. به عبارت دیگر، دیگرگرایی یا هم‌دلی و یا خواننده - محوری اساس و بنیان پدیدارشناسی ارتباطی را تشکیل می‌دهند یعنی به جای تأکید بر مؤلف و متن بر مخاطب و خواننده تأکید می‌شود. حال با این مقدمه می‌توان به بحث ارتباطی پرداخت.

مکاتب ارتباطی و نقد ادبی

- قبل از ورود به بحث بایستی گفت که ارتباطات آخرین رشته علوم انسانی و عام‌ترین آن و در واقع یک مطالعه بین‌رشته‌ای است.
- ۱- ارتباطات یک رشته قابل مطالعه می‌باشد اما احتیاج به رهیافت‌های منظمی دارد که مطالعه عمیقی درباره آن انجام داد.
 - ۲- همه نوع ارتباط با نماد و نشانه‌ها انجام می‌شوند (نشانه به معنای دال بر معنای غیر از خودش و نماد به عنوان یک نظام از نشانه‌ها).
 - ۳- نمادها و نشانه‌ها بایستی برای نقل و انتقال و ارتباطات قابل فهم برای همه باشند به همین دلیل ارتباطات در روابط اجتماعی شکل می‌گیرند و ارتباطات عمل و تمرین روابط اجتماعی هستند.

۴- ارتباطات مرکز ثقل و نقطه مرکزی حیات فرهنگی ما را شکل می‌دهد و بدون ارتباطات فرهنگ خواهد مرد، پس مطالعه فرهنگ و ارتباطات به هم پیوند خورده‌اند.
۵- ارتباطات به عنوان یک «کنش اجتماعی از طریق پیام‌ها» تعریف می‌شود (Fiske 1960: 1-2).

این تعریف و نگرش به ارتباطات رابطه جامعه و فرهنگ و ارتباطات را روشن کرده است و ادبیات و نقد آن نیز با توجه به چارچوب ارتباطی یا نقد ارتباطی را امکان‌پذیر می‌کنند. چون ادبیات یک امر فرهنگ و ارتباطی است که در قالب یک کنش اجتماعی در حدود پیام‌رسانی به جامعه می‌باشد. ادبیات نیز در قالب پیام‌رسانی بر طبق شرایط فرهنگی خاص به حیات خود ادامه می‌دهند. و اگر یک متن ادبی نتواند به پیام‌رسانی بپردازد، از بین خواهد رفت (مثل بسیاری از آثار ادبی که در طول تاریخ از بین رفته‌اند).

پس در هر اثری که در تاریخ حیات خود، بقا یافته است و معنا بخشی کرده است می‌توان به فرآیند ارتباط پرداخت.

دو مکتب ارتباطی وجود دارد که می‌توان براساس این دو مکتب به نقد ارتباطی ادبیات پرداخت ولی یک مکتب از این دو مکتب به ره یافت نقد در این نوشتار نزدیک‌تر است.

این دو مکتب ارتباطی عبارتند از: ۱- انتقال پیام^۴ - ۲- تولید و مبادله معنا.
در مکتب اول: ۱- تاکید بر کدگذاری و کدبرداری است، ۲- به دنبال تأثیر ارتباطات بر جامعه وجود دارد، ۳- ارتباط یک فرایند تأثیرگذاری است، ۴- شکست ارتباطی مطرح می‌شود، ۵- ره‌یافت آن روان‌شناسی و به‌طور خاصی جامعه‌شناسی است.

مکتب دوم دارای این اصول است: ۱- به دنبال چگونگی تعامل یک پیام ارتباطی با مردم در تولید معنا است، ۲- پیام را یک متن می‌داند، ۳- و این متن را در یک بستر فرهنگی مطالعه می‌کند، ۴- ارتباط به مفهوم دلالت نزدیک می‌شود، ۵- شکست ارتباطی را نمی‌پذیرد، ۶- تفاوت فرهنگی فرستنده با گیرنده بر ارتباط تأثیر می‌گذارد، ۷- مهم‌ترین ره‌یافت مطالعه این مکتب، نشانه‌شناسی است (علم نشانه و معنا)، ۸- و از زبان‌شناسی و هنر تغذیه می‌کند (Ibid:2).

آنچه خوب پیداست مکتب اول به رسانه‌های ارتباطی جدید یا وسایل ارتباط جمعی مربوط است و در برخورد با ارتباط بسیار ساده‌انگار است. ولی مکتب دوم نادیده‌های مکتب اول در باب ارتباطات را بسیار وسیع‌تر از وسایل ارتباط جمعی، مثل هنر و ادبیات در نظر می‌گیرد. چون ادبیات و یا هنر، تولید معنا و مبادله معنا خواهد کرد. و این مکتب ارتباطی خود

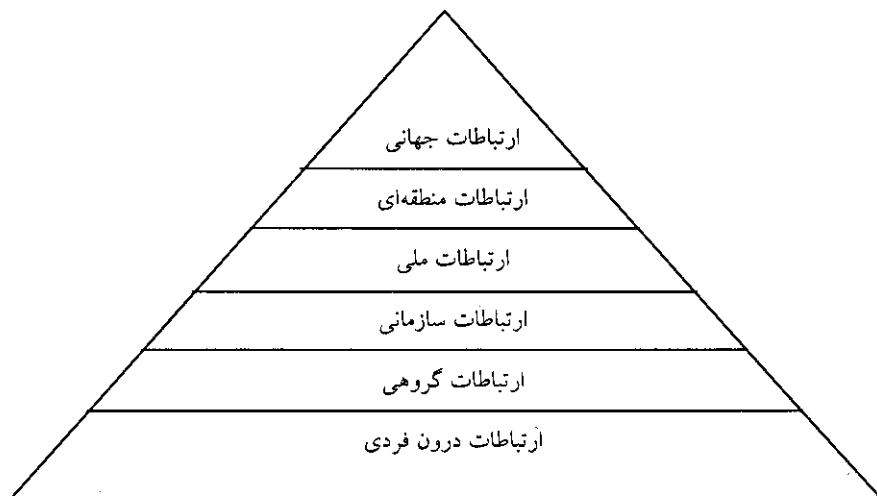
⁴ - transmission of messages

⁵ - production and exchange of meanings

استنتاجی از هنر و ادبیات بوده و این مکتب ارتباطات خالص نیست بلکه مکتبی فرهنگی-ارتباطی است، پس می‌تواند مکتبی ادبیاتی-ارتباطی یا هنری-ارتباطی نیز باشد.

سطوح ارتباطی و نقد ادبی

حال اگر سطوح ارتباطی را در نظر بگیریم به یک شکل جامع‌تر از نقد ارتباطی ادبی خواهیم رسید چون ادبیات نیز در تمامی سطوح ارتباطی، وارد می‌شود:



(D. mcQuail p.7)

قاعدهٔ مثلث را ارتباطات درون فردی تشکیل می‌دهد و ادبیات نیز در ارتباطات درون فردی نقش بسیار اساسی بازی می‌کند مثل ایجاد هیجان‌های درونی یا احساس‌ها یا تصویرهای ذهنی درونی و....

همین‌طور در ارتباطات بین فردی و درون گروهی تا ارتباطات جهانی، ادبیات وارد می‌شود و می‌توان ارتباط‌شناسی ادبی یا ارتباط‌شناسی ادبیات انجام داد. به عبارت دیگر هر متن ادبی در یک بستر فرهنگی خاص را می‌توان در هر یک از سطوح ارتباطی بررسی و تحلیل کرد.

روشن است آن‌قدر که ادبیات در ارتباطات درون فردی، آثار ایجاد می‌کند در ارتباطات جهانی اثری ایجاد نمی‌کند و مخاطب‌گرایی یا مخاطب‌محوری در ارتباطات و ارتباط‌شناسی ادبیات، همین معنا دارد.

پس سطوح ارتباط‌شناسی ادبیات که از ارتباط‌شناسی درون‌فردی شروع و به ارتباط‌شناسی جهانی ختم می‌شود، با مکتب دوم ارتباطی بسیار نزدیک، شود چون فرهنگ (ادبیات به عنوان یک قسمت فرهنگ) نیز در تمامی سطوح فوق حضور دارد و سطوح فرهنگی و ارتباطی را تشکیل می‌دهد و ادبیات نیز از منفذ وارد سطوح ارتباطی می‌شود.

بحثی راه‌یافتی درباره نقد ادبی (نگاه انسان‌شناختی)

از طرف دیگر ادبیات یکی از دانش‌های بشری است که از ذهن انسانی تراوش می‌کند و ذهن انسانی که فرایندی میان ذهنیت دارد و به سخن دیگر ذهن خود را با توجه به ذهن دیگران، شکل می‌دهد:

میان‌ذهنیت و نقد ادبی

همان‌طور که در درون من یک نوع زندگی آگاهانه خالص تقلیل یافته وجود دارد، من جهان را در یک حالت جمعی با دیگران درک می‌کنم و این تجربه را به طور خصوصی بنیاد نمی‌شود بلکه من و دیگر به صورت میان‌ذهنیت^۶ دریافت می‌کنیم و این برای هر انسانی در واقعیت خود قابل دسترسی و دریافت است (Husserl, 1986:168).

پس ادبیات نیز از میان‌ذهنیت برخاسته و دریافت می‌شود. فهم میان‌ذهنیت ادبیات یک فهم فرهنگی است و نقد فرهنگی ادبیات، نقدی مبتنی بر میان‌ذهنیت است و میان‌ذهنیت، سازنده زندگی انسانی بشر است و ادبیات با نقد میان‌ذهنی، وارد زندگانی انسانی می‌شود. پس نقد میان‌ذهنیتی ادبیات، نقد ادبیات از منظر زندگی انسانی است. چرا که زندگی براساس یک نوع شناخت میان‌ذهنی شکل می‌گیرند و سپس دانش‌های انسانی از جمله ادبیات که از زندگی، عبور می‌کنند، دارای چنین چارچوب شناختی می‌شوند سپس سطح شناختی ادبیات را یعنی میان‌ذهنیت شکل می‌دهد.

تاریخ فرهنگی و نقد ادبی

در انسان‌شناسی ارتباطی ادبیات نیز به طرف تاریخ فرهنگی یا تاریخ ذهنیت^۷ کشانده شده است: نکته مذکور، نوکانتی‌ها (وبر و کاسیرر) شروع شده است و درنهایت به کلیفورد گیرتز، انسان‌شناسی تفسیری رسیده است. و نکته آن است که ذهنیت در هر دوره تاریخی در خلق

6 - intersubjective

7 - mentalitätsgeschichte

کنش‌های معرفتی (مثل ادبیات) دخالت دارد (مثل بررسی تأثیر ذهنیت پروتستانی در ایجاد کنش سرمایه‌داری) (Fauser, 2003: 41).

به عبارت دیگر ادبیات یک نوع ظهور و تجلی واقعیت‌های اجتماعی است که ذهنیت انسانی را می‌سازد و این تجلی و ظهور هم می‌تواند بعد تاریخی پیدا کند و هم بعد غیرتاریخی: موضوع مرکزی و اصلی تاریخ ذهنیت و انسان‌شناسی تاریخی رابطه میان تجلی و ظهورات^۸ و واقعیت^۹ می‌باشد و این تجلیات دارای ماهیت اجتماعی هستند و در مقابل، امور اجتماعی نیز از طریق آگاهی انسانی شکل می‌پذیرند و در وقایع تاریخی به صورت تجلیات، بروز پیدا می‌کنند از همین جاست که انسان‌شناسی تاریخی برای علوم ادبی جذاب می‌شود چرا که هر دو ذهنیت در یک پروسه تاریخی نقش بازی می‌کند در ادبیات ذهنیت یک نوع نقش تجلیات جمعی یا روان‌شناختی جمعی بازی می‌کند. انسان‌شناسی تاریخی به منابع ادبی به عنوان یک تجلی واقعیت جان زیست^{۱۰} نگاه می‌کند (Ibid: 45).

و نیز انسان‌شناسی تاریخی به ادبیات به عنوان یک رسانه نیز نگاه کرده‌اند که می‌تواند ذهنیت انسان‌ها را بر موضوع خاصی متمرکز و تجمیع کنند. و به عنوان یک رسانه در تعامل با دیگر رسانه‌ها، واقع می‌شوند (Ibid:57).

پس ادبیات به عنوان یک دانش فرهنگی هم ریشه در تاریخ دارد و حافظه تاریخی یک کشور را نیز تشکیل می‌دهد و از طرف دیگر به عنوان یک فرایند ارتباطی، توجه بخشی نیست به یک موضوع یا موضوعاتی، نیز در دستورکار خود دارد و چون همانند یک رسانه عمل می‌کند پس در تعامل با دیگر رسانه‌ها واقع می‌شود و نقطه وصل تعامل ادبیات با دیگر رسانه‌ها افسانه و اسطوره می‌باشد که جای بحث زیاد خواهد داشت.

میان‌متنیت و نقد ادبی

ولی آنچه به عنوان یک رهیافت بنیادی تعامل بین ادبیات و دیگر رسانه‌ها شکل می‌دهد، این است ادبیات به عنوان فرهنگ و ارتباطات و رسانه، یک متن است که در تعامل با دیگر متن‌ها واقع می‌شود. و رهیافت میان‌متنیت^{۱۱} رهیافت نقدی مردم‌شناسی ارتباطات ادبیات را تشکیل می‌دهد:

⁸ - vorstellungen.

⁹ - realität

¹⁰ - lebenswelt

¹¹ - intertextualität

متن به عنوان الگویی برای فرایند نشان‌سازی و نمادسازی یک فرهنگ مورد توجه واقع می‌شود پس برای تعامل متنوع بین فرهنگ‌ها نیز به کار برده می‌شود. حال چه در سطح جمعی و چه در سطح فردی (Ibid:139).

ارتباطات میان فرهنگی و نقد ادبی

نقد ادبیات از میان متنیّت به میان فرهنگی یا ارتباطات میان فرهنگی می‌رسد به عبارت دیگر نقد انسان‌شناسی ارتباط ادبیات یک نوع نقد میان فرهنگی ادبیات می‌باشد که در تعاملات جهانی امروز مورد بحث و بررسی واقع می‌شود:

ادبیات در حوزه میان فرهنگی چگونه می‌تواند در برخورد میان فرهنگ‌ها سبب کاهش تضادها و اصلاح آنها شود (Nunning, 2003: 125).

در ارتباطات میان فرهنگی چند عنصر حکومت می‌کند که بی‌ارتباط با نقد فرهنگ-ارتباطی ادبیات نیست. اولی آنها دین است:

دین چه الهیات باشد و چه کار روزمره یک فرهنگ، بینشی را برای شناخت اعضای آن فرهنگ ارائه می‌دهد (مثل انشاءالله در فرهنگ عربی برای توحید و اهمیت دین یا اعتقاد به شیطان در ایرلند و آمریکا و اسپانیا) (اسماوز، ۱۳۷۹: ص ۱۶۴) و در تمامی دین‌های اصلی جهان مجموعه‌ای از نوشته‌های مقدس وجود دارد که مورد احترام پیروان آن است (همان: ۱۶۶). و تأثیر کتاب‌های مقدس بر ادبیات هر قوم در تعاملات میان فرهنگی آنها بسیار واضح است.

عنصر دوم، خانواده است:

خانواده‌ها قوانین و باورها و آئین‌های خود را بدون فکر و برنامه‌ریزی تدوین نمی‌کنند آن‌چه می‌اندیشید شیوه رفتار و حتی زبان‌شان همگی از طریق خانواده و از یک محتوای گسترده منتقل می‌شود. این محتوا شامل فرهنگی که در آن زندگی می‌کنید و فرهنگ‌های متعلق به اجداد و نیاکان خود شماست (همان: ۱۸۷) که تمامی موضوعات مربوط به خانواده و با کمک خانواده به یک تعامل و فرایند فرهنگ و ارتباطی، منتقل می‌شود و این انتقال در قالب ادبیات قابل مطالعه بسیار زیاد می‌باشد مثل داستان‌ها و شعرها و ضرب‌المثل‌ها.

عنصر سوم تاریخ و حکومت است:

تاریخ میثاقی بین گذشتگان حاضرین و آیندگان، به طوری می‌توان فرهنگ را جانشین کلمه تاریخ کرد و تاریخ باید جزئی از مطالعه میان فرهنگ‌ها باشد... تأثیر نافذ تاریخ یک فرهنگ را بر ادراک و رفتار می‌توان مشاهده کرد (همان: ۱۹۵).

رابطه تاریخ و ادبیات رابطه بسیار مهمی است که بسیار واضح می‌باشد به عبارتی می‌توان گفت یک رکن بررسی ادبیات و نقد فرهنگی - ارتباطی آن، تاریخ است.

عنصر چهارم، زبان می‌باشد:

زبان بایگانی تاریخ است به روشنی اهمیت زبان را در مطالعه ارتباطات میان فرهنگی نشان می‌دهد با در نظر گرفتن این نکته که یکی از خصوصیات بارز ما انسان‌ها استفاده از زبان و جای‌گزین کردن اصوات و نشانه‌ها برای اشیاء و احساسات است (همان: ۲۰۹).

رابطه زبان و ادبیات نیز بسیار واضح است و گاه‌گاهی به جای یکدیگر به کار برده می‌شوند مثل زبان و ادبیات فارسی.

ره‌یافت هرمنوتیک: میان فرهنگی

یکی از ره‌یافت مرتبط برای نقد فرهنگی - ارتباطی ادبیات هرمنوتیک میان فرهنگی است که از همان میان فرهنگی بودن ادبیات ناشی می‌شود. در این ره‌یافت به هر موضوع فرهنگی به صورت یک موضوع و شی میان فرهنگی نگریسته می‌شود که بایستی بر همین اساس تفسیر و نقد شود و ادبیات نیز از این امر مستثنی نیست.

مردم‌نگاری تفسیری است یک تفسیر سنت نیست بلکه تفسیر میان سنت‌ها و بلکه یک هرمنوتیک میان فرهنگی است... فهم ارتباطات بین معنایی است یا یک روش زمینه‌گرا است (Kowarzik, 1993:34).

به عبارت دیگر هر حرکت مردم‌نگاری نمی‌تواند در یک فرایند میان فرهنگی دیده نشود بلکه بایستی مردم‌نگاری که خود یک نقد است یک نوع نقد میان فرهنگی دیده شود و عناصر میان فرهنگی نیز در آن لحاظ شود و ادبیات و نقد مردم‌شناختی ادبیات از آن مستثنی نیست. یعنی با شاخص‌های فوق می‌توان نقد ادبی به صورت نقد ارتباطی میان فرهنگی انجام داد.

شواهدی از نقد ارتباطی ادبیات

برخی از نقدگران ادبیات به این بعد نیز توجه کرده‌اند: این‌که هنرمند قاعدتاً به‌گونه‌ای خودآگاه با ارتباط سروکاری ندارد بلکه سروکار او با درست از کار درآوردن اثر مثلاً شعر نمایش‌نامه، پیکرتراشی، نقاشی یا هر چیز دیگر، ظاهراً قطع نظر از توان ارتباطی آن است، به آسانی قابل توضیح است... اما این غفلت خودآگاه از ارتباط به هیچ‌وجه از اهمیت جنبه ارتباطی نمی‌کاهد. چنین کاهشی فقط در صورتی امکان داشت که ما آماده پذیرش این امر بودیم که فقط فعالیت‌های خودآگاه ما اهمیت دارند. همین جریان درست از کار درآوردن اثر

به خودی خود مادامی که هنرمند طبیعی و به هنجار باشد، تأثیرات ارتباطی فراوانی دارد... اما به مفهومی محدودتر، اکراه هنرمند از توجه به ارتباط، به عنوان یکی از اهداف عمده خویش، و انکار او مبنی بر این که وی در اثرش مرکز تحت تأثیر تمایل به اثرگذاری در دیگران قرار نگرفته است. دلیل آن نیست که ارتباط عملاً هدف اصلی او را تشکیل نمی‌دهد... این که تمایل عملی به ارتباط که متمایز از تمایل به ایجاد چیزی با توان ارتباطی (هر چند در هیئت مبدل) است تا چه حدی محرک ناخودآگاه در وجود هنرمند است. (ریچاردز، ۱۳۷۵: ۱۹-۲۱).

نتیجه آن که هنرمند و ادیب، خودآگاه در خلق اثر خود قصد ارتباطی دارند اگرچه به طور اصالتی فقط خلق یک اثر ادبی یا هنری مقصود اوست ولی به تبع قصد ارتباطی نیز دارد. در این نوع ارتباطات زمینه و بستر نقش بسیار مهمی بازی می‌کند چون ارتباط یک نوع تبعی است نه اصلی، پس در بستر یک متن ادبی یا هنری با ویژگی‌های زیبایی‌شناسی و یا سبک هنری و ادبی و... انجام می‌شود، و از همین جاست که شباهت زمینه‌ای به وجود می‌آید و ارتباطات برقرار می‌شود:

ارتباط هنگامی واقع می‌شود که یک ذهن آن‌چنان بر محیط خود تأثیر می‌گذارد که ذهن دیگر تحت تأثیر قرار می‌گیرد و در آن ذهن دیگر تجربه‌ای به وقوع می‌پیوندد که همانند ذهن اولی است و تا حدودی معلول آن تجربه است. به طور کلی، اگر قرار باشد افراد در غیاب استعداد ویژه ارتباطی، اعم از جنبه فعاله و جنبه‌های دریافتی، با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند و حتی با وجود این استعدادهای نیز توفیق در ارتباط و موارد دشوار بستگی به میزان استفاده‌ای که می‌توان از شباهت‌های گذشته در امر تجربه کرد، داشته باشد. آشنایی طولانی انس نزدیک، زندگی‌هایی که شرایط آنها غالباً مطابق یکدیگر باشد و خلاصه پشوانه‌ای استثنایی از تجربه مشترک، ضروری خواهد بود بدون این گونه شباهت‌ها ارتباط ممکن نیست (همان: ۱۵۱).

و آنچه این شباهت در سطح کلان و خرد به وجود می‌آورد فرهنگ است که شامل تاریخ نیز می‌شود پس یک نوع زمینه‌سازی^{۱۲} در ارتباطات ادبی مطرح می‌شود و این وارد بحث فرهنگ و ارتباطات می‌شود که در مکتب دوم ارتباطاتی (تولید و مبادله معنا) مطرح شد. و هم‌چنین سبب امکان یک نوع ارتباطات میان فرهنگی می‌شود.

نتیجه‌گیری

ره‌یافت انسان‌شناسی ارتباطی ادبیات یک ره‌یافت متأخر انتقادی است که پیوندی خاص با انسان‌شناسی فرهنگی خصوصاً انسان‌شناسی تاریخی دارد و امروزه یکی از ابعاد مشخص آن را

¹² - contextualization

تشکیل داده و در سطح معرفتی، مبتنی بر میان ذهنیت، در بعد روش، مبتنی بر میان متنیت و در بعد حوزه تحقیقاتی مبتنی بر میان فرهنگی می‌باشد که می‌تواند به بررسی ادبیات ایران در طول تاریخ تا حال از دیدگاه انسان‌شناسی ارتباطی پرداخته، ابعاد جدیدی از آن را روشن کند و در سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی فرهنگ - ارتباطی کشور ایران، سهمی ادا کند. ایران کشوری است که تاریخ فکری آن را در ادبیات آن و به طور خاص باید در شعر آن جست. هم‌چنین مخاطب سنجی در ادبیات ایران مهم‌ترین هدفی است که بر عهده انسان‌شناسی ادبیات نهاده شده است. تأثیر ذهنیت عرفان هنری بر ذهنیت ادبی ایرانی (به عنوان مثال تشکیل سبک هندی) میان ذهنیت ایرانی در ادبیات آن را تشکیل می‌دهد. بررسی میان سنت ادبیات ایرانی با ادبیات عربی در ادوار تاریخی، نیز مطالعه دیگری است که آن را می‌توان در انسان‌شناسی ادبیات ایرانی دید. در نهایت چون ما در زمان "مبانی سازی رسانه‌ای" (نه جهانی سازی ارتباطی) به سر می‌بریم و ایران نیز در یک چهارراه تمدنی واقع شده است، پس ارتباطات میان فرهنگی ادبیات ایران بسیار دارای اهمیت بوده و می‌تواند در انسان‌شناسی ادبیات ایرانی مورد توجه قرار گیرد.

منابع

- اسماور، لاری، ۱۳۷۹، ارتباط میان فرهنگ‌ها، ترجمه غلامرضا کیانی، تهران، انتشارات باز.
- ایگلتن، تری، ۱۳۶۸، نظریه نقد ادبی، ترجمه عباس مخبر، تهران، نشر مرکز.
- ریچاردز، آی. ا.، ۱۳۷۵، اصول نقد ادبی، ترجمه سعید حمیدیان، تهران، شرکت انتشارات علمی فرهنگی.

- Earthy, E. Doyle mc, 1996, **Knowledge as Culture, The New Sociology of Knowledge**, New York – London, Routledge.

- Fauser, Markus, 2003, **Einführung in die kulturwissenschaft, wissenschaftliche**, Buchgesellschaft Ninning, Ansgar, Konzepte der kulturwissenschaft. B. Metzler.

- Fiske, John, 1990, **Introduction to Communication Studies**, Routledge.

- Horton, Paul B. Chester L. Hunt , 1984, **Sociology**, Mcgrawhill.

- Husserl, Edmund, 1986, **Phanomenologie der lebenswelt**, Reclam.

- Kowarzik, Wolf diethrich schmied- Justin stagl (Hg), 1993, **Grundfragen der Ethnologie**, Dietrih Reimer Verlag.

- McQuail, P., 1994, **Mass Communication Theory**, Sage.

- Nunning, vera, 2003, **Konzepte der kulturwissenschaft**, J.B. metzoler.